

از : دکتر نقیبزاده

## معرفی کتاب

### يك كتاب و يك بينش

کتاب جنجال برانگیز «امپراطوری و بربرهای جدید» نوشته ژان-کریستف روفن فرانسوی (نویسنده‌ای که به برکت همین اثر شهرتی بهم رساند) در توصیف روابط شمال و جنوب که بر اثر تحولات اخیر بلوک شرق و نظم نوین جهانی بیش از دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ورد زبانهاست در تابستان امسال به زیور طبع آراسته شد. این اثر به دو لحاظ جالب توجه است: یکی به لحاظ تشبیهی تاریخی و هشدارى که نویسنده به شمال می‌دهد و دیگری به لحاظ کشف‌المحجوبی که از اندیشه طیف عظیمی از شمالیان به عمل می‌آورد و خود هشدارى به جنوبیان است. این کتاب هر چه باشد به تصریح واقعیتی انکارناپذیر می‌پردازد و آن رود رویی همه جانبه شمال و جنوب و جایگزین شدن این محور بجای شرق و غرب است.

رم در سال ۱۴۶ قبل از میلاد آخرین دشمن خود کارتاژ<sup>۱</sup> را مغلوب کرد و لژیون‌های رمی آن شهر را به آتش کشیدند و از آن پس رم در مقابل بقیه دنیا، یعنی مثنی مردم بی‌تمدن، ضعیف، ولی خطرناک تنها ماند. مانند غرب پس از شکست شرق در روزگار ما، سیپیون<sup>۲</sup> که از طرف سنا مأمور آتش زدن کارتاژ بود، دستور آتش را صادر کرد ولی لحظاتی بعد سکوتی او را فرا گرفت و اشک در دیدگانش جمع شد و سپس دوست خود پلیب<sup>۳</sup> مورخ یونانی را احضار کرد و گفت: نمی‌دانم چرا نگرانی عظیمی

1- Carthage

2- Scipion

3- Polybe

مرا فرا گرفته است. يك تمدن نمی‌تواند برای مدتی طولانی خلاء اطراف خود را به تماشا بنشیند و به مرگ خود نیندیشد ... پاسخ پلیم یافتن دشمن تازه رم بود: بربرها. امپراطوری رم آغاز شد تا به تنهایی در مقابل بربرها از صلح و عدالت و تمدن در کل جهان دفاع کند. بربرها پراکنده و ناهمگن ولی در يك چیز مشترك بودند و آن اینکه رهن نبودند. زوج - رم - بربر شش قرن طول کشید تا آنکه امپراطوری فروپاشید و جهانی تازه بر خرابه‌های آن بنا گردید. و این حکایت بار دیگر در شمال و جنوب تکرار می‌شود.

جهان سوم، غوطه‌ور در بدبختی‌ها، فقر، بی‌سامانی، جمعیت زیاد، جنگ‌های بی‌سروته از نیکاراگوئه تا اریتره از کامبوج تا افغانستان، از آنگولا تا کردستان در مقابل غرب صاحب مال و مکتب و ارزشهای والا، سازمان و آرامش. تکلیف شمال چیست؟ اتحاد بین خود و بریدن کامل از جنوب و رها کردن جنوب در بربریت خود؟ ایجاد و تقویت دولتهای حائلی چون مکزیك، ایران، مراکش تا چون عایقی مانع انتقال خطرات جنوب به شمال شوند؟ تنها راه این است که شمال خطرات جنوب را بهانه قرارداد و با هم متحد شود و برای مدتی طولانی سیادت خود را حفظ کند، زیرا شکاف بین شمال و جنوب انکار ناپذیر و تقسیم این دو تقسیمی همه جانبه است.

نویسنده که کتاب خود را با تمثیلی از تاریخ آغاز می‌کند بسیاری از درسهای زیبای تاریخ را فراموش کرده است. تاریخ دقیقاً به جنگ دیوار - های آهنین و کاخهای سربه‌فلك کشیده رفته است آنهم به دست اقوام ظاهراً یا باطناً بربر. آیا این خود گواهی بر مسئولیت جهانی بشر نیست؟ تمدن‌هایی که بدور خود حصار کشیدند و فخر فروختند، سیستم‌هایی که در پی حفظ تلاشهای کهنه بودند و سدهایی که مانع اختلاط انسانها شدند در هم فرو ریختند. تمدن رم، تمدن ایران، سیستم مترنیخ و دیوار برلن، تاریخ با درهای بسته، فکرهای منجمد، دماغ‌های خشک و سخت‌گیریهای بی‌منطق، نزاعی آشتی‌ناپذیر دارد، چگونه نویسنده شمالیان را به بستن

درها ترغیب می‌کند؟ روند تاریخ به‌سوی همسانی ابناء بشر است و هیچ چیز تاکنون نتوانسته در این مسیر سدی ایجاد کند. «جواهر لعل نهرو» حکایت جوامع بشری را حکایت سنگهای عظیمی می‌داند که ابتدا از کوهها جدا شده و سپس در بستر رودخانه‌ها سائیده شده و نهایتاً بصورت شنهای همسانی در کنار دریا درمی‌آیند.» مرزها حالت آهنین گذشته خود را روز به روز از دست می‌دهند، ملیت‌ها در هم ادغام می‌شوند توسعه ارتباطات به اختلاط انسانها و حشر و نشر آنها کمک می‌کند، نظریات جدید روابط بین‌الملل به وابستگی‌های متقابل بیشتر از حالت طبیعی‌ها بز توجه می‌کنند. اگر شمال برخلاف مسیر تاریخ به ایجاد سدهای آهنین جدید بپردازد، خود بخود به همبستگی جنوبیان کمک کرده و این احتمالاً آخرین سد و برخورد متعاقب، آخرین برخورد سهمگین تاریخ بشر خواهد بود. برعکس آنچه نویسنده اظهار می‌دارد بنظر می‌رسد شمالیان يك راه بیشتر در پیش روی ندارند و آن به حساب آوردن جنوبیان است.